

راه کارهای جنبش زنان در رویارویی با اسلامیسیم



متن سخن‌رانی

سرور صاحبی

در سمینار سراسری سالانه‌ی تشکلهای مستقل زنان و زنان دگر- و
همجنس‌گرای ایرانی

14 تا 16 فوریه 2010 (فرانکفورت)

برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان - شماره‌ی 97 مارس 2020

با درود بر شما

بر مرز شکننده‌گی

پا می‌گذارم

حس می‌کنم

شناخت

با فروپاشی جهان

همراه شده است

سخن

معناهای کور را

تبلیغ می‌کند

و رخ دادها

خشونت و جنگ را

– مفهوم یا اصطلاح اسلام‌یسم (Islamismus)

(ایسم) به لاتین: (ismus) و به فرانسوی (isme) در بسیاری از واژه‌گان زبان‌های مختلفی که از آن استفاده شده، در ابتدا از پسوند یونان باستان (ismós) گرفته شده و از طریق لاتین به زبان‌های دیگر راه یافته است. این پسوند معنی «درگیر شدن با» یا «تقلید» و «پیروی» و بیشتر برای توصیف فلسفه‌ها، نظریه‌ها، ادیان، جنبش‌های اجتماعی و رفتارها استفاده می‌شود.

«ایسم» پسوندی خنثا است. و همواره زمانی که به کار برده شده به معنی پیروی از یک نظریه بوده است. به گونه‌ی مثال لیبرالیسم، مارکسیسم، فمینیسم. اما در این اصطلاح اسلام‌یسم، تنها به معنی پیروان اسلام نیست، بلکه اسلام افراطی است یا در قدرت سیاسی است یا قدرت سیاسی را می‌خواهد به دست بیاورد.

اسلام‌گرایی اصطلاحی از علوم اجتماعی است که ایدئولوژی‌ها و حرکت‌های گوناگون بنیادگرایانه‌ی اسلام سیاسی را در بر می‌گیرد و از دهه‌ی 1970 میلادی در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است.

دانشمندان و روزنامه نگاران فرانسوی در دهه‌ی 1970 با توصیف و طبقه‌بندی بنیادگرای سیاسی و اسلام افراطی با این چالش روبه‌رو شدند. این چالش تا حد زیادی با حضور خمینی در پاریس و جنبش‌های اعتراضی اسلام در مصر و الجزایر گسترش یافت.

اسلامیست‌ها تنها قرآن، سنت و زنده‌گی محمد و اصحاب‌اش را به عنوان سرمشق ارزش‌هایی برای جامعه‌ی امروز معتبر دانسته و می‌خواهند به دوران صدر اسلام برگردند. به نام خداوند و یک مذهب (اسلام)، این مشروعیت را برای خود قایل هستند که ایجاد نظم اجتماعی و دولتی را

ممکن می‌سازند. به این گونه:

- 1- ادعای مطلق اسلام به عنوان زنده‌گی و نظم دولت
- 2- حاکمیت خدا به جای حاکمیت مردمی
- 3- نفوذ و کنترل مطلق و جامع جامعه
- 4- نظم اجتماعی هم‌گن و یکسان به نام اسلام
- 5- شریعت اسلام (چه سنی و چه شیعه) به جای قانون و حقوق مدنی
- 6- حذف غیرمسلمانان و گرایشهای مسلمانان غیر خودی با استفاده از خشونت تا حد مرگ.

در حقیقت اسلام‌یسم مجموعه‌ی گونه‌گونی از بنیاد گرایان مسلمان هستند که در زیر این نام از مسلمان‌های تروریست، سلفی‌های پارلمان‌تاریست، امت‌گرایان انترناسیونالیست تا اسلام‌گرایانی که بنا به باب روز نقاب سکولار بر چهره زده‌اند را می‌توان مشاهده کرد. به گونه‌ی مثال ترکیه. در ایران امروز همه‌ی این عناصر در هیأت حاکمه حضور دارند و بنا به شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی بنا به سلیقه و روش خودشان به نام نماینده‌گان خدا، حاکمیت خدا را بر روی زمین اجرا می‌کنند.

هم‌چنین اسلام‌یسم یک ایدیولوژی است که «تعالیم، عقاید و ارزش‌های یک اسلام خاص را به عنوان بنیاد ساختاری سیاسی که حامیان این ایدیولوژی آن را «دولت اسلامی می‌خوانند»، به کار می‌بندد. یکی از ویژه‌گی‌های اسلام‌یسم تمامیت‌خواهی است. و تمام اعمال، رفتار و افکارشان تمامیت خواه (توتالیتار) است.

اما تفاوتی میان مشروعیت نظام‌های توتالیتار کلاسیک و نظام‌های اسلامی وجود دارد. مشروعیت نظام‌های توتالیتار کلاسیک زمینی است. مشروعیت نظام‌ها و گروه‌های اسلامیست آسمانی است. رهبران جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های تروریست اسلامی نظیر القاعده و دیگران، خدا را منبع مشروعیت خود می‌دانند.

یکی از ویژه‌گی‌های حکومت توتالیتار ایجاد (terror) و هراس افکنی است که اساس سیاست آن‌ها را تشکیل می‌دهد. رژیم توتالیتار، تنها در پی قدرت و حاکمیت نیست، بلکه فضای امر سیاسی را یک سره منهدم می‌کند. از این رو، توانایی انسان برای اقدام مشترک امکان

بروز پیدا نمی‌کند و ویژه‌گی هوادارانشان مطیع بودن کامل است.

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد تفاوت «ترس» با «وحشت» است که اولی عمودی است اما وحشت هم عمودی است و هم افقی. در رژیم مستبد مردم از مستبدي که بالای سرشان نشسته می‌ترسند. اما در این نوع حکومت مردم هم از بالایی‌ها و هم از یکدیگر وحشت دارند. کشتارهایی که از اول انقلاب اسلامی شد و همچنان هم ادامه دارد، بیان‌گر رژیم ترور و وحشت جمهوری اسلامی است. کشتارهای جمهوری اسلامی در ابتدا اهمیت چندانی برای غرب نداشت. تنها پس از این کشتار و ترور در کشورهای غربی صورت گرفت تازه آن‌ها متوجه اسلامیسیم و حکومت ترور شدند. البته هنوز هم آلمان روابط اقتصادی زیادی با ایران دارد. اسلامیسیت به سان ویروس است که به اشکال گوناگون خود را در جهان نشان می‌دهد. اگر بخواهیم اسلامیسیم را در چند واژه بیان کنیم ترکیبی است از سلطه، تنفر، سرکوب، زندان، خشونت، تجاوز، جنگ و مرگ. از سوی دیگر اسلامیسیت در درون اندیشه‌اش زن ستیزی، نژاد پرستی، همجنس‌گرا ستیزی، ترنس‌ستیزی و سکسیسم هستی دارد.

نگاه فمینیستی به اسلامیسیت از دیدگاه فمینیست‌های رهایی طلب و رادیکال

چرا من وارد مبحث فمینیست شدم از این رو بود که بر این باورم که زن ستیزی یکی از مشخصه‌های جامعه‌ی مرد/ پدر سالار و از جمله اسلامیسیم هست. و کلن در حکومت اسلامی و تمامی ساختارهای موجود تبعیض پدر/ مرد سالار وجود دارد. ما زنان بسیاری از این ویژه‌گی‌ها و مشخصه‌ها را در رژیم‌های توتالیتار و حتا ظاهرین غیر مذهبی یا سکولار هم می‌بینیم. در نتیجه راه‌کارهای ما در رویارویی با اسلامیسیم جدا از راه‌کارهای ما علیه نظام جامعه‌ی پدر/ مرد سالار نیست. و این رویارویی هر روزه و در تمامی عرصه‌ها می‌باشد.

گرایش‌های گوناگون فمینیستی، آزادی‌خواه و رادیکال هر روزه علیه تبعیض‌های پدر/ مردسالارانه که اسلامیسیم هم یکی از شکل‌های این تبعیض است، به شکل‌های گونه‌گون مبارزه می‌کنند.

تجربه‌ی زنده‌گی برای ما زنان می‌تواند به سان مواجهه‌ی برآشوبنده عمل کند و آن چه را که پیش‌تر ناگفتنی و نا دیدنی بود، دیدنی و گفتنی سازد.

از نگاه من فمینیست، هر نوع دین و اندیشه و فلسفه‌ی مردانه ضد رهایی زن است. چون سازمان بنیادی سرکوب ریشه در خانواده‌ی پدرسالار

و دیگر شکل‌های زنده‌گی در قالب روابط هرمی و سلسله مراتبی دارد. به این معنا که تمام ادیان و اندیشه‌های پدرسالار از جمله اسلام، سرکوب و ستم بر زنان در ابتدای کار آن‌ها قرار دارد. و همگی شما از سویی تجربه با این ستم و سرکوب آشنا هستید و تجربه کردید. در عین حال این سرکوب ریشه در ساختار تمام جامعه‌های پدر/ مرد سالار کل جهان دارد. ستم بر زنان در حقیقت نخستین و مقدماتی‌ترین ابزار سرکوب پدرسالاری است که دین هم جزو آن هست. اکنون بسیاری از روشن‌فکران جامعه‌ی مردسالار با همین اسلام‌یسم به مقابله می‌پردازند اما از دیدگاه فلسفی/ اجتماعی پدر/ مرد سالارانه. تعیین جنسیت به سان نتیجه‌ی اجتماعی شدن در فلسفه‌ی آن‌ها نقش بازی نمی‌کند. این امر در مرکز اندیشه و فلسفه‌ی فمینیستی قرار دارد. فلسفه‌ای که انتقادی است. و از نقد فلسفه‌ی پدر/ مرد سالار با گرایش به علایق زنان شکل می‌گیرد. و تنها به نقش زنان نمی‌پردازد بلکه به نقش هر دو نیز می‌پردازد.

– ویژه‌گی‌های کنش‌های زنان فمینیست

ما زنان با نگاهی چند وجهی و با انباشت تجارب فردی و جمعی و نقد -جامعه‌ی پدر/ مرد سالار در یک دوره‌ی زمانی نه چندان طولانی، توانسته ایم تغییراتی را با شیوه‌ی خود در زمینه‌ی تمام علوم از جمله علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی پدید آوریم. و فلسفه‌ی خود را بر اساس این تجارب بنا نهیم. این کنش‌ها همواره همراه با آزمون و خطاهای بسیار و افت و خیزهای مداوم بوده است و گرچه این تجارب فردی و جمعی زنان نتوانسته تغییرات بزرگی در قوانین به نفع زنان ایجاد کند، یا از خشونت بر زنان بکاهد یا میزان اشتغال زنان را بسیار افزایش دهد، شان اجتماعی زنان را ارتقا دهد و بر آزادی‌های آن‌ها بیفزاید. اما این ناکامی‌ها، نه به معنای ورشکسته‌گی است؛ نه ناامیدی و فقدان تقلا. این ناکامی‌ها بیش از هر چیز، به معنای تصلب ساختارهای سلطه‌ی جنسیتی است که به دلیل برخورداری از تاریخ هزاران ساله، طبعاً نمی‌توان تغییر یکباره‌ی آن‌ها را انتظار داشت. مبارزه‌ی زنان تنها روایت ناکامی نیست، بلکه حکایت موفقیت و امید هم هست.

ما نمی‌توانیم یک باره تغییراتی بزرگ در ساختارهای چنین جامعه‌هایی ایجاد کنیم. تغییرات ناگهانی و آنی نتیجه‌ای ریشه‌ای برای ما زنان ندارد. اما می‌تواند بستری را پدید آورد که ما زنان بتوانیم حرکت کنیم و تغییرات بطی اما برگشت‌ناپذیر مورد نظرمان را ایجاد کنیم. از این رو من به مبارزات ما زنان ایرانی در آلمان پرداختم.

نگاهی بسیار گذرا و کوتاه به راه کارهای جنبش زنان ایرانی در این 40 سال و جمع‌بندی آن

ما زنان، مهاجر و فمینیست در طی این چهل سال توانسته‌ایم این شهر زنان را پدید آوریم و همچنان به نقد و مبارزه علیه جامعه‌ی پدر/مرد سالار ادامه دهیم. ما زنان ایرانی از همان روزهای اول پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی که به‌تر است بگوییم حکومت اسلامی قدم به اعتراض گذاشتیم و هم در آلمان با نامه‌ی اعتراضی مسعوده به حجاب اجباری که منجر به تشکلهای مستقل زنان در شهرهای آلمان و برگزاری این سمینارهای سالانه که همچنان ادامه دارد، به مبارزه خود علیه اسلام‌یسم ادامه دادیم و می‌دهیم. از سال 1981 به بعد جنبشهای مستقل زنان در شهرهای مختلف آلمان، برلین، فرانکفورت، کلن و هانوفر توسط زنان پناهنده ایرانی به وجود آمد. در این چهل سال که نتیجه‌اش اسناد سه جلدی از این کنشهاست. ما اسناد و ادبیاتی را پدید آوردیم که بیان‌گر نگاه ما به این پدیده است. اسنادی که به همت و کوشش سیمین نصیری و یاری بسیاری از شما زنان جمع‌آوری و به چاپ رسیده است. در همین چهل سال گذشته متمرکز بودیم روی رشد بنیاد گرایی که اسلام‌یست جزو آن است، همجنس‌گرا ستیزی، راسیسم، سکسیسم، نظامی‌گری، جنگ، خشونت، تجاوز، اسلام‌گرایی، بحث روسری، ازدواج اجباری و... و همچنین به گونه‌ی مثال ما زنان هانوفری در هانوفر 25 سال پیش، همایش و کافه بین‌المللی لاروزا را در کارگاه بنا نهادیم. پیش از ما جنبش مستقل زنان و تشکل در هانوفر فعالیت می‌کرد. زنان ایرانی، آلمانی در کافه لاروزا در -روزهای سه شنبه‌ی هر ماه از ساعت 16 به بعد زنان دور هم جمع می‌شوند و برنامه‌های فرهنگی بسیاری را در این کافه برگزار کرده و می‌کنند. همچنین که با گروه‌های گوناگون زنان آلمانی هشت مارس را برگزار می‌کنیم.

از سویه دیگر توانستیم سوآنا، مرکز مشاوره برای زنانی که با خشونت خانه‌گی، ازدواج اجباری و تعقیب حقوقی روبه‌رو هستند، ایجاد کنیم با زبان‌های مشاوره آلمانی، فارسی، روسی، لهستانی، انگلیسی، فرانسوی، عربی، کردی، بوسنیایی/کرواتی/سربستانی، اسپانیایی، ویتنامی و ترکی. در کارگاه ایرانیان به همت سیمین نصیری و یاری زنان ایرانی و آلمانی ایجاد کنیم. تلفن اضطراری ایالت نیدرزاکسن علیه ازدواج اجباری را باز هم در کارگاه ایرانیان به یاری زنان ایرانی، ترک و آلمانی تاسیس کردیم. یا در برلین، لزمیگراز-همجنس‌گرایان مهاجر و همجنس‌گرایان سیاه پوست که پروژه ی علیه

همجنس‌گرا ستیزی و نژاد پرستی دفتر مشاوره زنان همجنس‌گرای برلین، با یاری و مسوولیت سعیده سعادت ایجاد شده است.

اگر جنبش زنان ایرانی را در اروپا و آمریکا در نظر بگیری اولین نشریه‌ای که از سوی زنان فعال منتشر شد نیمه دیگر در انگلستان بود پس از گاه‌نامه در هانوفر که تنها در آن زنان قلم می‌زنند و کنفرانس‌های بنیاد پژوهش‌های زنان در آمریکا و نشریات آن.

مقصود از جنبش زنان چه جنبش زنانی است؟

جنبش زنان ایران؟ جنبش زنان در جهان؟ جنبش زنان ایرانی در آلمان یا جهان؟

بر اساس از نگاه من ما «جهانی فکر می‌کنیم اما محلی کنش» می‌کنیم. و این نگاه برای رویارویی با اسلام‌یسم نقش مهمی دارد.

مهم این است که نخست ما کجا زنده‌گی می‌کنیم. در اروپا، کشور آلمان. چه توانایی‌هایی داریم. چه کار می‌توانیم بکنیم. چه قدر می‌توانیم در جامعه‌ی میزبان با زنان آن جامعه رابطه داشته باشیم. گر چه این نگاه به این معنا نیست که ما از تجربه‌ی جنبش زنان جهان بهره نمی‌جویم. بلکه آن تجربه‌ها در جامعه‌ای که در آن زنده‌گی می‌کنیم با توجه به شرایط مشخص آن جامعه پیش می‌بریم.

اگر بخواهیم محلی کنش کنیم، مسایل دیگری نیز پیش روی ماست. از یک سو فمینیست‌های جامعه‌ی میزبان و فمینیست‌ها کشورهای دیگر که یا مهاجر هستند یا پناهنده. از سوی دیگر زنان پناهنده و پناه‌جو همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا که پاره‌ای از آنها مسلمان هم هستند با راسیسم (نژاد پرستی)، سکسیسم (جنسیت گرایی)، اسلام‌یسم، بنیادگرایان مذاهب دیگر روبه‌رو می‌باشند. به گونه‌ی مثال اگر حجاب را در نظر بگیریم، در ایران زنان با حجاب اجباری حکومت روبه‌رو هستند. اما در این جا زنان پناهنده با حجاب اجباری از سوی خانواده‌ی مسلمان پناهنده روبه‌رو هستند که خود این خانواده‌ها یا از سوی راسیست‌ها طرد می‌شوند. اقامتشان در این جامعه هر روزه در خطر است. حتا برخوردی که از سوی راست‌ها هر روزه به آنها می‌شود. یعنی ما با یک جامعه‌ی پیچیده روبه‌رو هستیم. به نظر من سیاست مداران نئولیبرال تلاش می‌کنند که همه‌ی پناهنده‌گان و مهاجران را مسلمان معرفی کنند. در صورتی که تنها پاره‌ای از آنها مسلمان هستند. و در عین حال خود این قدرتهای بزرگ نقش اساسی در رشد اسلام‌یسم دارند. حتا آمریکا بنیان‌گذار برخی از این گروه‌ها می‌باشد.

به این معنا تنها اسلام گرایان افراطی نقش ندارند بلکه نیروهای راست کشورهای غربی هم در این گسترش اسلامیسم نقش اساسی دارند. و ما به عنوان زنان فمینیسم با این مجموعه روبه‌رو هستیم.

راه کارهای پیشنهادی بر اساس توان کنونی‌مان:

همان گونه که مباحث گذشته مطرح کردم راه کارهای ما آمیزه‌ای خواهد بود از رویارویی با اسلامیسم، سکسیسم، بنیادگرایی و راسیسم که در اندیشه‌ی پدر/ مرد سالار تبلور یافته است. از نگاه من از راه زبان، هنر و ادبیات راه کارهای برای رویارویی با این مجموعه می‌باشد. این -به آن معناست که تغییر اجتماعی در اثر تغییرات زبانی، ممکن می‌شود. وقتی سخن از هنر می‌کنم مقصودم نقاشی، رقص و نمایش است. که هر یک از آن‌ها شکلی از زبان است.

خانه‌ی هستی ما زبان است که در نتیجه ابژهی فلسفه است. زبان به بودن ما در جهان شکل می‌دهد. همین زبان همواره جامعه‌ی پدرمردسالار را نیز شکل داده است و به این ترتیب ابژهی سیاست است و دولت و قانون پدر، مردسالار برای تحکیم قدرت خود زبان را به کار گرفته و دستکاری می‌کند. و ما زنان می‌توانیم با بازنمایی هستی خود و به کار گرفتن این زبان این قدرت و زبان را به چالش بکشیم. و هم چنین اسلامیسم را.

در حقیقت ما نیاز به زبانی زنانه و نوسازی هنر داریم. به پیش رفتن و یافتن راهی نو از راه کسب تجربه‌ی زنانه و برداشتی متفاوت، فراتر رفتن از محدوده‌های مخاطره‌آمیز تخیل و رها شدن از ساختارهای منجمد گذشته. یکی از آن روشها رو آوردن به هنر تنانی. هنری که بدن زن را به زبان تبدیل می‌کند. هنر تنانی محرومیت مذهبی «لذت‌های بدن» را نشانه می‌گیرد. اما از گردن‌زنی‌ها و دیگر گونه‌های شهادت و ریاضت موجود در قدیس‌نامه‌های مسیحی یا اسلامی چیزی به ارث نبرده است و بیش از آن که از آن‌ها گرفته باشد به آن‌ها افزوده است. این هنر بدن را به زبان تبدیل می‌کند و این اصل در ادیان مسیحی که گفته می‌شود «کلمه تن را آفرید» را به گزاره‌ی «تن کلمه را آفرید» وارونه می‌سازد.

زن مهاجر مسلمان از یک سو تحت سلطه‌ی مرد سالاری خانواده‌گی و فرهنگی است از سوی دیگر وقتی به آلمان وارد می‌شود تحت سلطه‌ی راسیسم است. ممکن است خشونت بدنی یا لفظی را به‌ش آگاه باشد اما خشونتی که از حجاب براو وارد می‌شود به عنوان خشونت نمی‌بیند پس

راه‌کار برای مقابله با آن در آگاه کردن او به عنوان سوژه‌ی مستقل و مقابله با سلطه است. همین رقص زنان ترک و اعتراض نماینده‌گان زن در مجلس ترکیه که متن ترانه‌ی این رقص را به سان اعتراض بلند خواندند گونه‌ای از هنر فمینیستی است که خشونت را با خشونت پاسخ نمی‌دهد بلکه با رقص به مقابله برمی‌خیزد. و می‌تواند در آگاهی زنان نقش بازی کند.

وقتی ویدا موحدی دختر خیابان انقلاب روسری‌اش را سر چوب کرد و روی سکوی برق ایستاد یک پرفورمنس یا اجراگری انجام داد یک نمایش اعتراضی که درونش یک تفکر فمینیستی نهفته بود. اجراگری در اصل متکی بر کنشهای تاثیرگذاری است که از زبان برمی‌خیزد و از آن فراتر می‌رود. تن اجراگر او تنی بود که علیه هویت‌های مسلط برخاسته بود.

از نگاه من نوسازی هنر در دوره‌ی بحران رخ می‌دهد. فرم‌هایی از هم گسیخته، ساختارهای غریب، چند پاره، حس گسترده ابهام و طنز تراژیک. خشمی نو که به رقص انبوه زنان شیلیایی علیه خشونت تبدیل می‌شود. مبارزه‌ای علیه ملی‌گرایی، علیه مرزها. مبارزه‌ای علیه دیدگاه خدامحور که تمام تبعیض هزاران ساله از آن ناشی می‌شود. اعتماد به آن لحظه‌ی درونی که با آن واقعیت را درک می‌کنیم. واقعیت تنها رخداد عینی نیست بلکه آن چیزی است که خودآگاه به گونه‌ای ذهنی آن را درک می‌کند. و زنان در طول این سالها تلاش کردند مفهوم جدیدی از روابط انسانی ارایه دهند. و نقش ادبیات و هنر فمینیستی را که خود شکلی از زبان است در دگرگونی مذهب، سیاست نشان دهند.

این امر در شعر نیز شکل می‌گیرد. در شعر از آن جایی که زبان شعر گسسته است و به هم پیوسته نیست می‌تواند شکسته شده و علیه نظام مردسالار طغیان کند. از این رو شعر زنان می‌تواند به سان زبانی جدا برای بیان تن زنانه به کار رود. و می‌تواند نمادی از تن زنانه باشد که ساختارها را به هم ریخته است. یک نوع زبان شعری انقلابی‌ای که می‌تواند یک نوع «دیگری» از سوژه را تولید کند که قادر است امکان‌های جدیدی برای روابط اجتماعی و جامعه فراهم کند، امکان‌هایی که می‌توانند نظم اجتماعی-نمادین غالب پدرسالارانه و از جمله مذهبی را ویران سازند.

همواره ما باید ببینیم کجا هستیم و رویایمان کجاست.

زنانی در تمام دنیا تلاش کردند که جدا از ادبیات مردانه که بر

تقابل‌های دو تایی استوار گشته است بنویسند. جدا از ادبیاتی که به گونه‌ای غیرضروری، واقعیت را از طریق مفاهیم و واژه‌ها پاره‌پاره کرده و آن را به صورت تقابل‌های دوتایی در آورده است؛ فاعلیت در مقابل مفعولیت، خورشید در مقابل ماه، فرهنگ در مقابل طبیعت، روز در مقابل شب، بلندی در مقابل پستی، گفتار در مقابل نوشتار و مرد در مقابل زن. در این تقابل‌ها همواره یک قطب بر دیگری امتیاز دارد. زمانی زن می‌تواند به عنوان دال و سوژه در متن عمل کند که از ساختار نظم سمبولیکی که وابسته به فالوس مردانه است بیرون آمده و نوعی از متن جدید با ساختاری جدید را بنیان نهد. در نتیجه یکی از راه‌های مقابله با حجاب سرودن شعرهایی از تن زنانه است.

شعری را از پگاه احمدی برای‌تان می‌خوانم. او شاعر، منتقد ادبی و مترجم است. از سال 2009 در «لمان زنده» گوی می‌کند. شعرهای او بیان‌گر شکستن ساختار سمبولیکی وابسته به فالوس است. او برداشتی متفاوت از شعر دارد. از محدوده‌های مخاطره‌آمیز تخیل فراتر رفته و رها شده از ساختارهای منجمد گذشته. رابطه‌ی بین فرم و محتوا، هنرمند و مخاطب، خلاقیت فردی و جامعه، همه را دگرگون کرده است.

باز، پوکه از نخاع نفربر گذشت

زیرزمینِ بوسه در هوای ضد‌هوایی حرام شد

جمهوری‌ام کروکیِ کهریزک است و کوچه‌ای که نقش اول داشت

کباده و کِراک، کشته‌ست!

سنگونیِ آخرم همین سوت است که سرمه از نفس‌اش روی دوده میریزد

از کرخه تا کربلا... ولی کسی هنوز، منتظرِ ماست

« بیا تا برویم! »

کنارِ «گُلْدِن گَیت»

صدای گلنگدن می‌آید و در ضرب و شتم گیتارم، خاطره‌ی دورِ سوله‌ای ناسور،

نارنجک به گریه می‌بندد ...

کجای ترک‌ش خورده‌ایم که کافه تعطیل است و من به حلق تنگ پوتین

آغشته‌ام؟

-هممی ما برای بیان افکار خود و خواسته‌هایمان به واژه متوسل می‌شویم. انتخاب واژه‌ها از اهمیت زیادی برخوردارند. واژه‌ها می‌توانند زخم‌های سمبلیک ایجاد کنند، از این رو با زبان و ادبیات و هنر است که می‌توانیم تمام آنچه که حاصل معرفت تحمیل شده از سوی قدرت است را هم شرح دهیم و هم از دام آن‌ها رهایی جوئیم، افشاء کردن تمام راه‌های که از طریق آن‌ها شناخت و آگاهی با قدرت هم‌دستی می‌کند.

نمایش زنان در ژانرهای فکری و عملی به ویژه تک‌گویی نویسی. این شیوه نمایشی بعد گسترده‌ای در آثار نمایشنامه نویسان زن، نه تنها در اروپا و آمریکا، بلکه در جهان دارد. از آنجایی که در طول تاریخ از رشد و تحول زبان زنان پیوسته جلوگیری به عمل می‌آمده و زنان به دلیل ساخت پدرسالارانه از عرصه‌های گوناگون هنری جدا نگاه داشته شده‌اند. از این رو زنان هنرمند را بر آن داشته تا حرف‌های نگفته‌ی قرن‌ها را بی‌گسسته‌گی، پیوسته با فرم‌های تازه و شیوه‌های بیانی نوین بیرون بریزند. در این کوشش زنان در جست و جوی یک روش زنانه‌نویسی، بر اساس نوشتن خالص و لایزال تن و روان، و همچنین روش خواندن متون ادبی و فلسفه بوده‌اند. به گونه‌ای که ساختارها و چارچوب‌های انتظام یافته‌ی مردانه، اکنون کهنه انگاشته شده و شیوه‌های نوین بیانی، برگرفته از زبان تن و تخیل نامتناهی، پدیدار شده، به گونه‌ای که بر شکفتگی زبان زنانه افزوده شده است.

نمایشنامه‌ی «تک‌گویی واژن» ایو انسلر (Eve Ensler) از آن جمله است. نمایش به گونه‌ای رویارویی ریشه‌ای با پدر/ مرد سالاری و اسلامیسیم می‌باشد.

او نمایشنامه نویس، نویسنده، هنرمند و فعال فمینیست نیویورکی که از طریق این نمایش برای مخاطبان به گونه‌ای گسترده شناخته شد. او جنبش جهانی روز واژن DayV را برای پایان دادن به خشونت علیه زنان، بنیان نهاده است. او در سال 2012 رقص «برای یک میلیارد به پاخیز» für Eine Milliarde erhebt sich را به راه انداخت. برای یک میلیارد زنی که در جهان مورد خشونت قرارگرفته‌اند.

نمایشنامه‌ی «تک‌گویی‌هایی در باره‌ی واژن» کوششی است در این روند. این نمایشنامه که شامل 18 تک‌گویی و 18 توضیح‌نامه‌ی کوتاه و بلند است، بر اساس 200 مصاحبه از زنان تدوین شده است. بعضی از توضیحات از انسیکلوپدیای زنان و کتاب‌های گوناگون نویسنده‌گان زن برداشت

شده است. در هر تکیه‌گویی موضوعی جدید مطرح می‌شود. با زبان و لهجه منطقه‌ای و فضای زیستی و محیط ویژه‌ای که زنان آن فضاها را زنده‌گی می‌کرده‌اند. نمایشنامه که در سال 1997 نوشته شده است تا به امروز به شیوه‌های گوناگونی به روی صحنه آمده است. از اجراهایی با بیش از حدود 30 بازیگر از اقوام و نژادهای مختلف تا اجراهایی با سه بازیگر متشکل از زنان رنگین پوست (سیاه - سفید - قهوه‌ای) تا اجراهایی با یک نفر. گوناگونی اجراها ' نشان دهنده‌ی آزادی، رهایی و عوامل بالقوه‌ی نیروهای نهایی متن است که به کارگردان و بازیگر امکان باروری و خلاقیت‌های نوین را می‌دهد. این نمایشنامه حدود 5 سال است که هنوز بر صحنه‌ی تئاتر آپولو شیکاگو و همچنین دپارتمان‌های تئاتر در دانشگاه‌ها تماشاگران بی‌شماری را، از شهرهای مختلف جهان به تماشای آن کشانده است از جمله در شهرها نوفر.

شرط می‌بندم که نگرانید.

من هم نگران بودم. به همین دلیل این نمایشنامه را شروع کردم.

من در مورد واژن‌ها نگران بودم. نگران بودم که در مورد آن چه فکر می‌کنیم، و حتی از آن بیشتر نگران این بودم که ما در مورد آن فکر نمی‌کنیم.

در مورد واژن خودم نگران بودم

در حقیقت این به یک زمینه، به یک فرهنگ و یک اجتماع از واژن‌های دیگر نیاز داشت.

تیره‌گی و نهفته‌گی زیادی آن‌ها را احاطه کرده است.

مانند مثلث برمودا است، هیچ کس تا حالا از آن زنده برنگشته

در وهله‌ی اول، حتی پیدا کردن واژن خودتان هم خیلی آسان نیست.

زنان روزها، هفته‌ها و سال‌ها را می‌گذارند بدون این که نگاهی به آن بیاندازند.

من با خانم بازرگان قدرت‌مندی مصاحبه کردم،

او گفت که وقت این کار را ندارد.

او گفت: «نگاه کردن به واژن یک روز کامل زمان می‌برد.»

این مصاحبه‌ها به طور اتفاقی و غیر جدی شروع شد و تبدیل به تگ‌گویی واژن‌ها شد. من با بیشتر از ۲۰۰ زن صحبت کردم. با زنان سالخورده، زنان جوان، متاهل، همجنس‌گرا، و مجرد همه‌گی صحبت کردم؛

در سال ۱۹۹۳ همین‌طور که در خیابان منهتن نیویورک قدم زنان از کنار باجه‌ی روزنامه‌فروشی رد می‌شدم، ناگهان تصویر روی جلد -روزنامه‌ی Newsday مرا عمیقن برآشفته. تصویر ۶ زن جوان را نشان می‌داد که تازه از کمپ تجاوززده‌گان در بوسنی برگشته بودند. در چهره‌شان یاس و وحشت آشکارا دیده می‌شد و دردناک‌تر این‌که حسی از چیزی تازه شکفته و شیرین، چیزی پاک و معصوم، در پشت چهره‌هاشان برای ابد ویران شده بود.

من از نسل «اون پائین‌ها» هستم. «اون پائین‌ها» استنادی است که زنان خانواده و فامیل به اندام جنسی زن، چه اندام‌های درونی یا بیرونی، نسبت داده‌اند. یعنی این که واژه‌های مربوط به اندام جنسی زن، به ندرت بر زبان آورده می‌شده است، آن‌هم با هیس هیس و زمزمه‌وار. این واژه‌ها به این دلیل بر زبان نمی‌آمد که آن‌ها نسبت به واژه‌های واژن، فرج، ... و کلیت‌رِیس بی‌گانه نبوده‌اند، بلکه بر عکس این زنان معمولن یا آموزگار بوده و یا تدریس می‌کردند و یا احتمالن کسانی بوده‌اند که بیشترین دسترسی را به اطلاعات مربوط به این اندام‌ها داشته‌اند. حتا همین زنان خودشان را آزادخواه، آزاد می‌نامیدند. اما به زبان نمی‌آوردند.

این تگ‌گویی بر اساس داستان یکی از این زنان نوشته شده است. من در همین جا می‌خواهم از او تشکر کنم که داستانش را با من قسمت کرد. من به روان و قدرت او احترام می‌گذارم:

«واژن من ده‌کده‌ی من است.» واژن من سبز بود، مزرعه‌ی صورتی رنگ نرم پر آب، ماده‌گاو ماغ می‌کشد، آفتاب می‌تابد آرام، دوست پسر من به نرمی مرا لمس می‌کند با تکه بوریا‌یی نرم و طلایی رنگ.

چیزی بین دو پای منست. نمی‌دانم آن چیز چیست. نمی‌دانم آن جا کجاست. لمس‌اش نمی‌کنم. نه حالا، نه هیچ‌وقت دیگر، نه از آن زمان تا کنون

واژن من بذله‌گو و پر سروصدا بود. واژن من نمی‌تواند منتظر بماند. -واژن من خیلی حرف‌ها برای گفتن دارد. خیلی حرف‌ها، واژن‌ها حرف می‌زنند. از تلاش باز نمی‌مانند. نمی‌توانند باز بمانند. آه. آره... آه... آره...

نه من دیگر نمیتوانم سخن بگویم، از زمانی که خواب دیده‌ام که یک حیوان مرده با یک نخ ماهی‌گیری سیاه ضخیم به پایین تن من دوخته شده و بوی بد حیوان مرده نمیتواند از تن من جدا بشود. و گل‌ویش چاک خورده است و از آن خون می‌چکد روی تمام لباس‌های تابستانی من.

واژن من تمام ترانه‌های دختران را با آواز می‌خواند. تمام آوازهای زنگوله‌های بزها را. آوازهای تمام مزارع وحشی پاییزی را. آوازهای واژن، آوازهای خانه‌گی واژن

نه آن زمان که سربازان لوله‌ی یک تفنگ ضخیم را در اندرون تن من فرو بردند. بسیار سرد، میله‌ی بسیار سرد آهنی می‌خواهد قلبم را بشکافد. نمی‌دانم که آیا آن‌ها می‌خواهند شلیک کنند یا توی مغز من -فرو کنند. 6 نفر از آن‌ها، دکترهای عظیم‌الجثه، هیولاوار با صورتک‌های سیاه، بطری‌هایی را هم به اندرون تن من فرو می‌کنند، چوب‌هایی هم فرو می‌کنند، دسته یک جارو را.

نه آن زمان که صدای پاره شدن پوست را شنیدم و صدایی به سان صدای گوش‌خراش ترکیدن لیمو را

نه آن زمان که تکه‌ای از واژن من پاره شد و افتاد توی کف دستم، تکه‌ای از لب واژن من

نه آن زمان که واژن من تقارن لب‌هایش را از دست داد.

سرور صاحبی

برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان - شماره‌ی 97 مارس 2020